

نقشه الگوهای مسکن سازی در کشورهای در حال توسعه

حسین صارم کلالی

کلیتکو
۲۸

بعد از جنگ جهانی دوم، دولت‌ها وظیفه سازماندهی مسکن‌سازی انبوه و مردمی را بمنزله امری عاجل برای بهبود شرایط زندگی بخش مهمی از شهرنشینان به عهده گرفتند. در این رابطه الگوهای متعددی که همه برخاسته از بینش اقتصادی-اجتماعی آن دوران از مفهوم توسعه بود در کشورهای صنعتی به اجرا درآمدند. با پیوستن کشورهای جهان سوم به زنجیره اقتصاد جهانی، همین الگوها تقریباً بدون تغییر در کشورهای در حال توسعه نیز پیاده شدند. امروز آن مسکن‌سازی انبوه که بر مبنای این الگوها ساخته شده‌اند، هم در جهان سوم و هم در کشورهای اروپایی با بحران مواجه شده است. بحرانی عالمگیر که نه فقط در بخش مسکن‌سازی انبوه بلکه تمام عناصر تشکیل دهنده تمدن صنعتی امروزی بشر را دربر می‌گیرد. این بحران در واقع نشان دهنده بحران آن الگوی توسعه صنعتی است که تمدن صنعتی را تکیه‌گاه بود و پیدایش آن را ممکن ساخت. نقش جامعه مدنی که در این الگو مطرح شده بود در برنامه‌ریزی برای مسکن‌سازی انبوه بسیار تأثیر داشت. اصولاً الگوی مسکن‌سازی در معنای وسیع آن، یعنی طراحی، اجرا و استفاده از مسکن متأثر از قوانین اجتماعی و معیارهای ایدئولوژیک و داده‌های اقتصادی می‌باشد. این معیارها و داده‌ها تحت تأثیر الگوی انتخاب شده در زمینه توسعه هستند. در نتیجه بحران الگوی توسعه صنعتی، مسکن‌سازی را نیز تحت الشعاع قرار می‌دهد. در عین حال این بحران عمومی که به بحران در الگوهای مسکن‌سازی انجامیده است طرح راه‌حل‌های نوین و الگوهای جایگزین را نیز ممکن ساخته است. پایه‌های این الگوهای جدید بر یک دینامیسم اجتماعی که ریشه در قانونمندی‌های اجتماعی و اقتصادی درون‌زا و بومی دارند، استوار می‌باشد. بحران جهانی خلائی را بوجود آورده است که قانونمندی‌های نامبرده بتوانند خود را بر قوانین الگوی توسعه صنعتی تحمیل کنند و در نتیجه پیدایش شکل‌های جدید توسعه و الگوهای نو

مسکن سازی را که نزدیک تر به آمال فرهنگ بومی میباشند نوید دهند.
هدف این مقاله بررسی الگوهای جایگزین نوینی است که در حوزه مسکن و
شهرسازی در جهان مطرح شده اند. برای این بررسی لازم است ابتدا یک بررسی اجمالی از
دلایل پیدایش الگوی توسعه صنعتی و شیوه های مسکن سازی مربوط به آن هم در
کشورهای صنعتی و هم در کشورهای جهان سوم ارائه دهیم. سپس به بررسی گزینه های
جدید در امر مسکن سازی خواهیم پرداخت. این گزینه ها هنوز آنچنان که باید تبیین
نشده اند و موضوع بحث و تبادل نظر بین دست اندرکاران مسکن سازی انبوه و مردمی در
جهان هستند. اما مهم است که مفاهیمی که این الگوهای جدید به واسطه آنان مطرح
می شوند و نیز مقولاتی که به یاری آنها این الگوهای جدید در حال شکل گیری می باشند،
شناخته شوند. مقاله را با ارائه چند مثال از نمونه های موفق این الگوهای جدید و درس هایی
که این تجارب می توانند برای مسکن سازی انبوه و مردمی در ایران داشته باشند به پایان
خواهیم برد.

الگوی توسعه صنعتی

بحران امروزی در جهان بحران توسعه صنعتی است و از این رو نیز عالمگیر است.
امروز جهان بر مبنای الگوی توسعه صنعتی تنظیم شده است و کمتر کشوری است که از

۲۹ گفتگو



تأثیرات آن در امان باشد. نقطه اوج باور به این الگو را در سال های ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۵ در اروپای غربی و امریکا سراغ می توان گرفت، یعنی آنچه به «سه دهه باشکوه» معروف است. در این سال ها بود که فورديسم ۱ در اوج خود به سر می برد و بهبود شرائط زندگی مردم در کشورهای غربی به رأی العین مشهود بود. در همین سال ها بود که کشورهای جهان سوم به سوی نمونه برداری از الگوهای غربی در صنعتی شدن و تبعات آن یعنی شهرسازی و مسکن سازی انبوه نیز روی آوردند. این نمونه برداری که نیندیشیده و بدون رعایت و شناخت مقتضیات زمانی و پیش شرط های تاریخی انجام گرفت، یا در حاشیه جامعه باقی ماند یا اشکال مضحک و غیرقابل قبولی به خود گرفت. بطوری که وقتی در اواسط سال های ۱۹۷۰ زمزمه های بحران در کشورهای اروپایی شنیده شد اولین لرزه را به اندام پیروان جهان سومی این مدل توسعه، که حلقه ضعیف این زنجیر بودند انداخت. چهره کریمه بحران جهانی برای اولین بار در کشورهای جهان سوم قابل رؤیت شد. پس از آن و در فاصله ده سال این بحران به کشورهای بلوک شرق سرایت کرد و به فروپاشی نظام کمونیستی تقریباً در اکثر کشورهای جهان انجامید. هر چند این بحران هنوز در شکل فجیعش گریبان اروپای غربی و امریکا را ننگرفته است، اما بسیاری کسانی که وقوع آن را ناممکن ندانسته و در صدد چاره جویی و پیشگیری آن می باشند، این افراد بر این نظرند که باید از مترازل شدن باورهای غلط به الگوهای توسعه صنعتی برای فراهم آوردن شرایط گذار به نظام فراصنعتی سود جست.

از نقطه نظر فرهنگی، توسعه صنعتی بر اندیشه مدرنیته و حکمیت شعور خلاق انسان استوار بود. خطاناپذیری تکنیک و اسطوره پیشرفت که قرار بود به میانجی این تکنیک به دست آید نتایج عملی این ایده را تشکیل می دادند. از نقطه نظر اقتصادی، علاوه بر لیبرالیسم همچون مکتب راهنما، توسعه صنعتی بر فورديسم و اعتقاد به رشد بی حد و مرز نیروهای تولیدی و در نتیجه آن جامعه مصرفی استوار بود. رشد صنعتی، مداوم و پیوسته انگاشته می شد و فرض بر این بود که گسترش نامحدود بازار مصرفی، رشد وقفه ناپذیر تولید را تضمین خواهد کرد. در عین حال این بینش فرهنگی و نگرش

اقتصادی بر انبوهی از پیش شرط های سیاسی و اجتماعی استوار بود که از چشم نمونه برداران جهان سومی اش پنهان ماند. به همین دلیل نیز نمونه برداری ها ناتمام و سست عنصر شد. این سست عنصری باعث شد که بحران قبل از هر جای دیگر این کشورها را دربر گیرد. این پیش شرط های سیاسی و اجتماعی عبارت بودند از: وجود دولت قانونی و نهادی شدن جامعه مدنی. فرض این بود که نهادهای جامعه مدنی که قاعدتاً بر اساس دفاع

وقتی در
اواسط
سال های
۱۹۷۰
زمزمه های
بحران در
کشورهای
اروپایی
شنیده شد
اولین لرزه را
به اندام
پیروان جهان
سومی این
مدل توسعه،
که حلقه
ضعیف این
زنجیر بودند
انداخت.

از منافع اقشار و گروه‌های مختلف اجتماعی شکل گرفته بودند از طریق گفتگو و عمل سیاسی به توافق اجتماعی نائل آیند. وظیفه دولت، نظارت بر رفاه همگانی و سازماندهی رفاه اجتماعی بود. یعنی کارهایی که فقط از عهده او برمی آمد. مکانیزم‌های سیاسی گوناگون در جامعه و قراردادهای منعقد شده مابین اتحادیه‌های کارگران و کارفرمایان یک هدف غایی بیشتر نداشت و آن ممانعت از ایجاد وقفه در روند تولید بود. شیوه رسیدن به آن نیز برقراری صلح اجتماعی و امنیت در جامعه بود. عدم وقفه در روند تولید، رشد اقتصادی را تضمین می‌کرد و رشد اقتصادی قدرت خرید عامه را بالا می‌برد و بالا رفتن قدرت خرید جامعه مصرفی را گسترش می‌داد و این آخری به نوبه خود تداوم تولید را تضمین می‌کرد. در این دایره بسته که قرار بود تا ابد ادامه پیدا کند، دولت نیز با ایجاد سیستم تأمین اجتماعی (بهداشت و تعلیم و تربیت رایگان) با کاهش مخارج خانواده به بالا رفتن قدرت خرید وی یاری می‌رسانید تا این چرخ هرچه بهتر و نرم‌تر بگردد. کمک دیگر دولت به این سیستم از طریق ارائه خدماتی بود که سردهمی‌اش کفاف مشارکت بخش خصوصی را نمی‌داد، یعنی ایجاد تسهیلات برای حمل و نقل شهری و کشوری، مسکن سازی انبوه و مردمی، پاکسازی و سالم سازی شهر، امور فرهنگی و غیره. همه اینها برای حفظ رشد صنعتی.

تفکر ۵۱



جایگاه الگوهای مسکن سازی انبوه در بینش توسعه صنعتی

روابط ناشی از سازماندهی جدید تولید، گسترش جامعه مصرفی و تحولات تکنولوژیک در صنعت ساختمان تحولات بسیاری را در شیوه مسکن سازی بوجود آوردند. از دیدگاه توسعه صنعتی، مسکن کالایی مصرفی به شمار می‌آید که باید به شیوه صنعتی تولید می‌شد. استانداردیزه شدن مسکن اولین نتیجه این بینش جدید بود. از این پس مسکن تعریف مشخصی داشت: فضای داخلی آن پاسخگوی نیاز خانوارهای تک فامیلی (مادر، پدر و فرزندان) بود. ترتیب و ترکیب اطاق‌ها از سویی با توجه به فرد گرایی غالب در کشورهای اروپایی طراحی شده بود و از سوی دیگر برای جادادن وسائل مصرفی که هر روز بیش از پیش فضای خانه را اشغال می‌کردند (تلویزیون، اتومبیل شخصی، مبل‌مان و غیره). اصولاً فضای داخلی مسکن برای یک مصرف کننده استاندارد که رفتار اجتماعی و روانشناسی و قدرت خرید معینی داشت طراحی شده بود. راحتی، ایمنی و خوشبختی یک انسان استاندارد را برایش تعریف کردند و فضای انعطاف‌ناپذیری را برای مسکنش به او اهدا کردند تا این امکانات در دسترسش قرار گیرد.

تفصیح ۵۲

لزوم بالا بردن کارایی برای رسیدن به تولید انبوه یعنی تولید کارخانه‌ای قطعات ساختمانی، بکارگیری شیوه‌های صنعتی در هنگام ساخت را ایجاد می‌کرد. از این پس روند ساخت و ساز و سازماندهی کارگاه‌های ساختمانی و عملیات اجرا به مؤسسه‌های تخصصی واگذار شد که مصرف کننده در آن برخلاف شیوه‌های تولید کلاسیک هیچگونه نقشی نداشت. هدف، فقط بالا بردن کارایی بود و تصور این بود که هرگونه دخالت مصرف کننده در تولید به افت این کارایی می‌انجامد. ارتباط مصرف کننده با مسکنش را تکنولوژی‌ها و سیاستمداران به صورتی کاملاً آزادی بر اساس تعریف یک مصرف کننده استاندارد تعیین کرده بودند.

جهانی شدن الگوی توسعه صنعتی و مسکن سازی متناسب با آن

توسعه صنعتی نمی‌توانست در حدود جغرافیایی اروپا و آمریکا، یعنی محل پیدایش رشد لازم را داشته باشد. گرایش به جهانی شدن از الزامات این رشد بود. از جنگ جهانی دوم به بعد ما شاهد جهانگیر شدن این پدیده هستیم. این جهانی شدن از نقطه نظر صرف

از دیدگاه توسعه صنعتی، مسکن کالایی مصرفی به شمار می‌آید که باید به شیوه صنعتی استانداردیزه شدن مسکن اولین نتیجه این بینش جدید بود.

صنعتی به پیدایش سه سطح از تولید صنعتی در تقسیم کار جهانی انجامید: ۱ - مهندسی و طراحی و تولید در کشورهای پیشرفته. ۲ - مونتاژ تخصصی در پیشرفته ترین کشورهای در حال توسعه مانند کره جنوبی، تایوان، برزیل و مکزیک. ۳ - مونتاژ غیر تخصصی در سایر کشورهای جهان.

همان پیش فرض های تولید صنعتی که باعث رشد صنعتی در اروپا و امریکا شده بود، اینبار به کل جهان تعمیم یافت. زیرا فرض بر این بود که اتخاذ مدل صنعتی غرب، کشورهای دیگر را نیز در همان چرخ تولید - افزایش درآمد - جامعه مصرفی - تقاضای کالا خواهد انداخت و به بهزیستی و رفاه کل جامعه منجر خواهد شد. غافل از آنکه پیش شرط های فرهنگی و سیاسی و اجتماعی این نمونه برداری در بسیاری از کشورهایی که این الگورا وارد کردند وجود نداشت. از دولت قانونی و جامعه مدنی سازمان یافته و نهادین شده نیز خبری نبود. درآمد اقشار متوسط امکان پیدایش جامعه مصرفی گسترده را نمی داد. عدم وجود سازمان سیاسی و صنفی، گفتگو و فرار داد اجتماعی را ناممکن کرده بود، پس دولت هم نمی توانست فقط امر نظارت بر رفاه همگان را عهده دار شود. هیچ یک از پیش شرط های فوردیسم مهیا نبود. در واقع با نبود آزادی های سیاسی و صنفی در این جوامع،

۵۴
کنگر



یعنی عدم امکان برقراری صلح اجتماعی از طریق گفتگو بین نهادهای جامعه مدنی، دولت هم می‌بایست عهده دار تضمین تداوم تولید می‌شد و هم ناظر بر رفاه همگان. از این رو این الگو از همان بدو مطرح شدنش در این کشورها با مشکلات عدیده‌ای روبرو شد و جامعه را نیز از تعادل سنتی خود خارج کرد. جامعه دیگر نمی‌توانست به آن تعادل سنتی دل ببندد، زیرا چشم به جهان دیگری گشوده بود، اما امکانات حضور در آن جهان را نیز در اختیار نداشت.

مسکن سازی انبوه و شهرسازی نیز از قاعده عمومی جهانی شدن توسعه صنعتی مستثنی نبود. تأثیر الگوهای جهانی مسکن سازی بر الگوهای سنتی نیز دقیقاً به موازات تأثیر الگوی صنعتی بر کل جامعه بود. الگوی سنتی مسکن سازی بر شیوه تولید و بازتولید خانگی نیروی کار و مصرف شخصی استوار بود. وقتی قرار بر این شد که تمامی اجزای این الگو یعنی تولید، مصرف و خانواده نسبت شوند، واضح بود که خود الگو نیز نمی‌تواند دست نخورده باقی بماند. وارد کردن الگو و نیز شیوه‌های سازماندهی از آنجا که به اراده تعداد معدودی تکنوکرات بیشتر نیاز ندارد در مدت کوتاهی ممکن بود. اما تغییرات اجتماعی اصم از آداب و رسوم و وابستگی‌های خویشاوندی و روانشناسی جمعی محتاج زمانی طولانی است. از نقطه نظر فرهنگی، انسان جهان سومی ربط چندانی به انسان استاندارد دارد که توسعه صنعتی تعریف کرده بود نداشت و از نقطه نظر اقتصادی نیز از قدرت مالی کافی برای مصرف کالاهای تولید شده به شیوه صنعتی برخوردار نبود. یعنی شرایط کافی برای آنکه این انسان بتواند به آن صورت که از او انتظار دارند در جامعه شرکت کند فراهم نبود. در نتیجه، از نقطه نظر سیاسی استقرار الگوی توسعه صنعتی با معمایی حل ناشدنی روبرو بود: از سویی برای تحمیل برنامه‌هایش خود را ناگزیر به اعمال استبداد می‌دید و از سوی دیگر چون سیستمش بر مبنای شرکت هرچه وسیع‌تر مصرف کنندگان در امور جامعه استوار بود باید به دموکراسی روی می‌آورد. از طرفی تحقق الگوی توسعه صنعتی مستلزم وجود یک قدرت دیکتاتوری بود که بتواند گزینش‌های اصلی الگو را به جامعه سنتی با پول و زور و ترس تحمیل کند و در مقابل مقاومت‌های سیاسی نیروهای اجتماعی تشکلات ماقبل صنعتی بایستد. از سوی دیگر گزینش‌های اقتصادی الگوی توسعه و گسترش آن ایجاد یک فضای سیاسی دموکراتیک و آزاد را ایجاب می‌کرد. احزاب و اتحادیه‌های کارگری باید

**استقرار
الگوی توسعه
صنعتی با
معمایی روبرو
بود: از سویی
برای تحمیل
برنامه‌هایش
خود را ناگزیر
به اعمال
استبداد می‌دید
و از سوی
دیگر چون بر
مبنای شرکت
وسیع مصرف
کنندگان
استوار بود
باید به
دموکراسی
روی می‌آورد.**

باشند تا بتوانند با فشار بر کارفرمایان دستمزدها را افزایش دهند و از این طریق قدرت خرید افزایش یابد و جامعه‌ای برای مصرف تولیدات صنعتی بوجود آید. بدیهی است که وجود چنین معمای لاینحلی در متن سیستم سیاسی نمی‌توانست تأثیر سؤ خود را بر الگوی مسکن سازی و شهرسازی نگذارد. در نتیجه الگوی مسکن وارداتی نیز اراده گرایانه به جامعه تحمیل شد. جامعه بومی نیز آنجا که توانست آن را پس زد و آنجا که در این پیکار شکست خورد، خود به حاشیه جامعه عقب نشست. هر آنچه با این الگو نمی‌خواند غیرقانونی تلقی و به نابودی کشیده شد. غیرقانونی بودن بر امکانات بسیار محدود مالی اضافه شد و به زاغه نشینی و حلبی آبادها انجامید. کسانی که نتوانستند جایی در الگوی وارداتی توسعه صنعتی داشته باشند، خارج از قانون حاکم بر جامعه قرار گرفتند و به خارج محدوده رانده شدند.

اینها مرکب از مهاجرین تازه وارد از روستا به شهرهای در حال توسعه بودند که خارج از قانون جامعه برای خود شبکه‌های اقتصادی و اجتماعی خویش را تدارک دیدند و در جوار قانون و بدون ارتباط با دنیای قانونی شهر به حیات خود ادامه دادند.

**جامعه بومی
نیز آنجا که
توانست
الگوی مسکن
وارداتی را
پس زد و آنجا
که در این
پیکار شکست
خورد، خود به
حاشیه جامعه
عقب نشست.**

بحران الگوی توسعه صنعتی

بحران الگوی توسعه صنعتی از سال‌های ۱۹۷۰ در کشورهای صنعتی غرب آغاز شده و تا به امروز راه‌حل مناسبی برای خروج از آن پیدا نشده است. هر روز فیز دامنۀ آن وسیع‌تر می‌شود. در زمینه اقتصادی، هم قدرت خرید عامه، یعنی گسترش جامعه مصرفی و هم بهره‌وری در تولید به حد اشباع رسیده است. بالا رفتن دستمزدها موجب افزایش هزینه‌های تولید و در نتیجه کاهش سود شده است. توسل به اتوماسیون و رباتیک برای افزایش بهره

وری تولید بعنوان یکی از راه‌حل‌ها خروج از بحران به جذب نیروی انسانی از فرایند تولید و رشد بیکاری انجامیده است. یعنی نهایتاً به این انجامیده است که بازار مصرفی از گسترش باز ایستد و توان جذب کالاهای صنعتی را نداشته باشد. امروز بیکاری به مرضی مزمن و لاعلاج در کشورهای پیشرفته تبدیل شده است. مدتی صاحب نظران گمان می‌کردند که با پیدایش کارهای موقت می‌توانند پاسخگوی بیکاری روز افزون باشند. اما این اهرم نه فقط مانع رشد بیکاری نشد، بلکه به احساس امنیت ناشی از کار ثابت داشتن نیز لطمه زد. روشن است که افت احساس امنیت تأثیری مستقیم بر کاهش مصرف افراد دارد. با تخریب محیط زیست، برتری تکنیک و مشکل گشا بودن آن زیر سوال جدی رفته است.

راه حل هایی که در آغاز دهه هشتاد برای مقابله با بحران توسعه صنعتی در اروپای غربی و امریکا مطرح شد به تشدید بحران انجامید. ریگانیسم و تاچریسم بر این نظر بودند که هرگاه جامعه از سلطه اتحادیه های کارگری «آزاد» شود و نیز دولت نقش خود را به حداقل برساند، جامعه می تواند بر مشکلاتش فائق آید. نه فقط این نتیجه حاصل نشد، بلکه این سیاست ها به تضعیف جامعه مدنی از سویی و کاهش چشمگیر خدمات رفاهی دولتی از سوی دیگر انجامید. یعنی نه فقط سیستم اصلاح نشد، بلکه با لطمه زدن به دو رکن عمده آن امروز کلش زیر سوال رفته است. تعجب آور نیست که می بینیم بحران در شهرهای اروپا بیش از هر کجا در مناطقی مشهود است که پابرجا بودنشان منوط به این بود که پیش فرض های سیستم به قوت خود باقی بمانند. امروز بحران در شهرهای اروپا از حومه های شهری ساخته شده در سال های ۱۹۵۰-۱۹۶۰ آغاز شده است. یعنی آنجایی که قرار بود دولت رفاه همگانی، با تضمین کار، ارائه خدمات بهداشتی و آموزشی رایگان و خدمات فرهنگی و تفریحی، زندگی در مسکن حداقل را تکمیل کند. امروز دولت ها امکان عهده دار شدن این مسئولیت ها را ندارند. پس آن مسکن حداقل نیز دیگر جوابگوی نیازهای انسانی نیست.



مفاهیم و مقولات نو

جهانی بودن بحران، در عین حالی که نتایج وخیمی را برای کشورهای جهان سوم پدید آورده است، در عین حال به کاهش فشار برای وارد کردن الگوی صنعتی انجامیده است. از این رو امکانات مناسبی را برای تبیین الگوهای جدیدی فراهم آورده است که با شرایط بومی و محلی کشورها خواناتر باشند و در نتیجه امکان موفقیت بیشتری را مهیا سازد. در این الگوهای جدید، مفاهیمی همچون مرکز و حاشیه، رسمی - غیر رسمی و به معنایی شمال - جنوب کاربردی ندارند. نه از نقطه نظر فهم روابط بین‌المللی و نه از نقطه نظر فهم پدیده‌هایی که در داخل هر کشور و منطقه بوقوع می‌پیوندد، این مفاهیم کارایی ندارند. به عنوان مثال نمی‌توانند پدیده «فقر جدید»، یعنی پیدایش جزایر فقر مطلق در جوار شهرهای افسانه‌ای اروپای غربی و آمریکا را توضیح دهند. مناطقی که اروپائی‌ها آنها را جهان چهارم نام گذاشته‌اند. به همین صورت در کشورهای در حال توسعه (یا جهان سوم) شاهد پیدایش جزایری از ثروت هستیم که در آنها درآمدها از درآمدهای اروپایی و آمریکایی پیشی گرفته است. برای فهم این پدیده‌های جدید و تبیین الگوهای برای توسعه که بواسطه این مفاهیم و تحولات شکل گرفته باشند، توضیح ۳ نکته ضروری به نظر می‌رسد:

۱- توسعه صنعتی چه به عنوان تنها الگوی توسعه مطرح شود و چه به عنوان یکی از جوانب توسعه انسانی، بدون دموکراسی یک بعدی و مسست عنصر باقی می‌ماند. توسعه صنعتی در مجموعه‌ای معنا پیدا می‌کند که دولت قانونی، وجود سازمان‌های سیاسی و صنفی، بازار مصرفی و... دیگر اجزای آن هستند. بطوری که می‌بینیم حتی در کشورهای غربی وارد شدن لطمه به یکی از این اجزا به تشدید بحران توسعه صنعتی انجامید. ریگانیسم و تاجریسم که باعث تضعیف سازمان‌های سیاسی و صنفی شدند، باعث عمیق شدن و عمومی تر شدن بحران گشتند.

۲- از شکست الگو برداری از کشورهای صنعتی نباید به نتیجه عکس آن، یعنی قطع ارتباط کامل و نفی همه تجارب دیگران رسید. این کار نه ممکن است و نه مفید. امروز اکثر قریب به اتفاق کشورها در راه بدون بازگشت مدرنیته گام نهاده‌اند. به همین دلیل نیز نمی‌توانند از تجارب یکدیگر غافل شوند. اما تفاوتی است بین استفاده از تجارب دیگران و الگو برداری منفعل. به عبارت ساده‌تر از کپی کردن نباید هراس داشت اگر این کار بصورت نقادانه انجام شود. تقلید کورکورانه است که به سترون بودن می‌انجامد. اما تفاوت تقلید منفعل و تقلید فعال در چیست؟ دید انتقادی و شناخت زمینه‌های اجتماعی فرهنگی جامعه

پیش شرط لازم یک چنین برخوردی است، معیار تشخیص تقلید منفعل از تقلید فعال است. عدم برخورد انتقادی با تجارب سایر کشورها به نظرم در فهم نادرست از مدرنیته، یعنی پذیرش آن در حد مدرنیسم تأثیر بسزائی داشته است. تقلید منفعل از الگوهای دیگران، یعنی عدم توجه به پیشینه های ذهنی و پیش شرط های اجتماعی و فرهنگی به این انجامیده است که سعی ما نهایتاً در جهت جذب شواهد بیرونی مدرنیته (یعنی مدرنیسم) صورت پذیرد. واقعیت این است که در بسیاری زمینه ها تجربه ای که بخواهد بر این پایه انتقال یابد، سست عنصر باقی می ماند. همچنین چون خلاق نیست، امکان بازتولید آن نیز بسیار ضعیف است. سست عنصری این انتقال تجربه از عمل و عکس العمل منتقل کنندگان آن به هنگام آشنایی با پیش شرط های فرهنگی و اجتماعی الگوهایی که آن تجارب بر پایه اش ممکن شده اند قابل رؤیت است. آن هنگام که روشن می شود که مسکن سازی اتبوه و صنعتی به بازار مصرفی گسترده ای نیاز دارد که با رشد طبقات میانی جامعه و بالا رفتن قدرت خریدشان توأم باشد، الگوبرداران به سست عنصری کسب تجربه شان پی می برند. یعنی زمانی که مردم کشورهای در حال توسعه با وجود اینکه از بی مسکنی رنج می برند، نمی خواهند و نمی توانند آپارتمان های ساخته شده از روی الگوی توسعه صنعتی کشورهای



غربی را اشغال کنند. آن هنگام که تعریف انسان استاندارد را این مسکن ها برایشان ساخته شده است، با انسانی که در واقعیت او با آن روبروست مقایسه می کنند است که به عدم امکان موفقیت الگوشان پی می برند. انتقال تجربه به دید انتقادی نیاز دارد و دید انتقادی جز از طریق شناخت متدلوژی مدرنیته و پیش شرط های فرهنگی - اجتماعی آن ممکن نیست. آشنایی با این پیش شرط ها و آن متدولوژی است که به کشورهای غربی اجازه می دهد، به محض مطرح شدن بحران در جامعه شان به ارزیابی دوباره این پیش شرط ها یعنی به عمل نفی - تکامل که جوهر مدرنیته را تشکیل می دهد بپردازند.

۳- برخورداری از دید انتقادی در انتقال تجربه از خصلت غیرقابل انکار دیگری نیز برخوردار است و آن امکان ادغام عوامل بومی و ملی در هنگام این انتقال می باشد. ممکن است بگویند حال که اصل بر دید انتقادی است چرا ادغام عوامل بومی و ملی به عنوان یک ارزش مطرح می شود؟ یعنی آن عوامل بومی و ملی هم باید به داور هم آن دید انتقادی گذاشته شوند. اگر از صافی آن گذشتند، پذیرفته خواهند شد. اگر نه باید مانند سایر عوامل بین المللی به کناری گذاشته شوند. این ایراد به یک معنا بجا است. یعنی به این معنا عوامل بومی و ملی هم به هر حال باید موضوع داور دید انتقادی قرار گیرند، تفاوت آنها با سایر عوامل در این نیست که بدون ارزشداری نقادانه پذیرفته می شوند. بلکه تفاوت در این است که نقادی آنها با توجه به معیارهای متعددتری صورت می گیرد. عوامل بومی و ملی موجود در یک جامعه نقش مهمی در تنظیم جامعه ایفاء می کنند. این عوامل مجموعه ای هستند شامل شکل های نمادین شده روش ها، عادات، قواعد ایندولوژیک و فرهنگی. این عوامل به طور مستمر، هم بصورت تشویقی و هم در شکل اجبار عمل و عکس العمل افراد را بر منطق جمع منطبق می سازند. به این اعتبار و تا زمانی که مجموعه عوامل دیگری که میتوانند نقش آنها را ایفاء کنند در الگوی مورد نظر روشن نشود، آن الگو باید بتواند با ادغام این مجموعه در خود، از نقش تنظیمی آنها سود بجوید. به هر حال باید توجه داشت که حتی زمانی که الگویی مدعی ارائه عوامل تنظیمی خویش است، جابجایی مجموعه تنظیمی جدید و قدیم معمولاً مورد به مورد و با آوازی صورت خواهد گرفت.

الگوهای نو در مسکن سازی انبوه و مردمی

تمامی الگوهای نوی که در زمینه مسکن سازی انبوه مطرح می شوند به نوعی مشارکت همگانی را در دستور کار خود قرار داده اند. گویی شکست الگوهای اراده گرا و تحمیلی هم در کشورهای صنعتی و هم در کشورهای در حال توسعه، به اهمیت یافتن نقش انسان بمنزله هدف و وسیله توسعه انجامیده است. این الگوهای جدید موفق شده اند با شرکت دادن انسان ها و احتساب بر همیاری و همبستگی های موجود در هر جامعه ای، به

نحو مؤثری مقتضیات فرهنگی، اجتماعی و نیز شرایط اقتصادی مشخص هر کشوری را در نظر بگیرند. به عبارت دیگر این الگوها با رعایت نوعی دموکراسی محدود، هم موفق شده‌اند مردم را در تعیین سرنوشت خود شریک کنند و هم از نقش تنظیمی عوامل فرهنگی برای پذیراندن برنامه‌های خود سود جویند. در عین حال از همین قدم‌های اولیه، بروشنی دیده می‌شود که مشارکت مردم و همیاری و همبستگی آنان اگر از پشتیبانی دولت‌ها برخوردار نباشد، نمی‌تواند کاملاً پاسخگوی نیازهای وسیع جامعه در زمینه مسکن‌سازی انبوه و شهرسازی باشند. این مسئله خصوصاً در کشورهای جهان سوم واقعیت دارد، اما کشورهای صنعتی نیز از این قاعده مستثنی نیستند. آمارها نشان می‌دهند که چنانچه دولت‌ها به یاری این برنامه‌ها بشتابند می‌توان با صرف هزینه بسیار نازلی مسکن‌های مطلوب و قابل قبولی در اختیار مردم گذاشت. به عنوان نمونه‌ای از شهرسازی مردمی در ایران که می‌تواند با کمک ناچیز دولت به شهری که در آن روابط انسانی و کیفیت زندگی مستقیماً بالاست تبدیل شود، می‌توان از اسلام شهر نام برد.

عاجل‌ترین نیاز به مسکن در جهان سوم، نزد مهاجرین روستایی به شهر احساس می‌شود. یکی از وجوه مشخص این مهاجرین وجود روابط فامیلی قوی و ارتباطات خویشاوندی و تعلقات فرهنگی آنهاست. وجود این احساس همبستگی از سوختی و امکانات بسیار محدود اقتصادی، از سوی دیگر به پیدایش تشکلات محلی منسجمی انجامید که جمعاً مسؤلیت ساختن خانه‌های خود خارج از محدوده قانونی شهر را به عهده گرفتند. مسکن‌هایی که به این شیوه ساخته می‌شوند نشانگر فرهنگ این مردم، نیازهای اجتماعی شان و نیز توان اقتصادی محدودشان هستند. در عین حال از نقطه نظر بهداشتی، حمل و نقل شهری، فضای مسکونی، از کمبودهای فاحشی برخوردارند. و هم در این زمینه‌هاست که دولت‌ها می‌توانند با صرف هزینه کمی، به عوض صرف هزینه‌های گزاف در پیاده کردن الگوهای بحران زده توسعه صنعتی به نتایج مطلوبی برسند.

از همین
قدم‌های اولیه،
برروشنی دیده
می‌شود که
مشارکت مردم و
همیاری و
همبستگی آنان
اگر از پشتیبانی
دولت‌ها
برخوردار نباشد،
نمی‌تواند کاملاً
پاسخگوی
نیازهای وسیع
جامعه در زمینه
مسکن‌سازی
انبوه و
شهرسازی
باشند.

اما رویکرد به مشارکت مردمی در امر مسکن‌سازی انبوه به کشورهای در حال توسعه محدود نمی‌شود. در کشورهای پیشرفته نیز، الگوی جدید مسکن‌سازی از نتایج اسفناک شهرک‌های حومه‌ای متنبه شده، به این سمت روی آورده. به عنوان مثال می‌توان از کشور کانادا و شرکت فعال تعاونی‌های این کشور در زمینه مسکن‌سازی یاد کرد. اعضای هر تعاونی می‌توانند فعالانه در تمام مراحل برنامه‌ریزی، طرح، پیاده‌سازی

پروژه‌های خانه سازی شرکت کنند. نتیجه اینکه، به عوض آپارتمان سازی های بتونی دهه های ۶۰ و ۷۰، ما شاهد نزع مجتمع هایی در این کشور هستیم، که پاسخگوی نیازهای مادی و معنوی ساکنین خود هستند. در امریکا، که کار داوطلبانه و رایگان سابقه ای طولانی دارد و نیز مؤسسات خیریه از قدمت برخوردارند، مشارکت عمومی بر این پایه ها شکل گرفته است. موفقیت این برنامه ها امروز به آنان اجازه می دهد که بتوانند حتی از پشتیبانی مؤسسات اعتباری بزرگ همچون بانک ها و شرکت های بیمه برخوردار شوند. موفقیت پروژه های مسکن سازی در کشورهای جهان سوم که به ابتکار خود مردم آغاز شده است، امروزه توجه محافل بین المللی را نیز به خود جلب کرده است. کمک های سازمان های غیر دولتی بیش از پیش مستقیماً به این پروژه ها اختصاص می یابد. مؤسسات رسمی بین المللی، مانند دفتر عمران سازمان ملل و بانک جهانی نیز به روشنی اعلام داشته اند که در صدد گسترش و تقویت این شیوه ها هستند. در عین حال روشن است که موفقیت این پروژه ها در وهله اول به دو عامل بستگی دارد یکی امکان تجمع و گفتگوی مردم برای تصمیم گیری و برنامه ریزی و دوم حمایت مالی دولت ها از تصمیمات مردم.

۶۱ گفتگو

۱- برای تهیه این مقاله از کتاب های زیر استفاده شده است:

- A. Lipietz: *Mirages et miracles. Problemes de l'industrialisation du tiers monde.* Ed. La decouverte, Paris, 1985.
- J.A. Pecic & A. Tickell: *Regulation in theory and the geography of flexible accumulation; transition in theory; in spatial policy analysis.* University of Manchester, 1991.
- H. S. Kalali & C. Mechkat: *Production contemporaine de la ville dans le tiers monde: Implication communautaire et culturelle du projet.* Biss 13, Sao Paolo, Bresil, sept, 1991.

- حسین صارم کلالی و سیروس مشکوت: تحولات اقتصادی کشورهای سرمایه داری و نتایج آن در نظام کلی کار جهانی. اولین کنفرانس بین المللی طرح ریزی کالبدی. اصفهان، ۲۳-۲۵ دیماه ۱۳۷۰.

۲- منظور از فورديسم، آن مکتبی است که بر مبنای تجربه فوردي در صنایع اتومبیل سازی امریکا تبیین شد. فوردي بر این نظر بود که مکانیزاسیون و اتومانیزاسیون در تولید باید در خدمت مصرف انبوه قرار گیرد تا کارایی واقعی خود را بیابد. یعنی به نظر فوردي، زمانی مکانیزاسیون و اتومانیون تولید می توانست همچون ستون اصلی کار تولیدی به حساب آید که قیمت محصولات تولید شده به آن حدی برسد که خود تولید کنندگان (یعنی اکثریت جامعه) امکان خرید آن را داشته باشد.